

شرایط قاضی - عدالت

برگه جلسه :

صفحه 163 و 164

عدالت در نصوص شرعی

معتبره عبدالله بن ابی یعفر

در نصوص معتبر دینی واژه‌های «عدالت»، «عدل»، «عدلین» مکرر به کار رفته است. لکن ظاهراً تنها نصی که به تفسیر عدالت پرداخته است معتبره عبدالله بن ابی یعفر است؛ با این سند و متن:

«روی عن عبدالله بن ابی یعفر قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام: بم تعرف عدالة الرجل بين المسلمين حتى تقبل شهادته لهم و عليهم؟ فقال: أن تعرفوه بالستر و العفاف و كف البطن و الفرج و اليد و اللسان و تعرف باجتنا ب الكبائر التي أوعد الله عزوجل عليها النار من شرب الخمر و الزنا و الربا و عقوق الوالدين و الفرار من الزحف و غير ذلك و الدلالة على ذلك كله أن يكون ساتراً لجميع عيوبه حتى يحرم على المسلمين ما وراء ذلك من عثراته و عيوبه و تفتيش ما وراء ذلك، و يجب عليهم تزكيتة و إظهار عدالته في الناس و يكون منه التعاهد للصلوات الخمس إذا واطب عليهن و حفظ مواعيتهن بحضور جماعة من المسلمين و أن لا يتخلف عن جماعتهم في مصلاهم إلا من علة فإذا كان كذلك لازماً لمصلاهم عند حضور الصلوات الخمس فإذا سئل عنه في قبيلته و محلته قالوا: ما رأينا منه الا خيراً مواظباً على الصلوات متعاهداً لأوقاتها في مصلاه فان ذلك يجيز شهادته و عدالته بين المسلمين و ذلك أن الصلاة ستر و كفارة للذنوب و ليس يمكن الشهادة على الرجل بأنه يصلى إذا كان لا يحضر مصلاه و يتعاهد جماعة المسلمين و إنما جعل الجماعة و الاجتماع الى الصلاة لكي يعرف من يصلى ممن لا يصلى و من يحفظ مواعيت الصلوات ممن يضيع و لو لا ذلك لم يمكن أحد أن يشهد على آخر بصلاح لأن من لا يصلى لا صلاح له بين المسلمين فان رسول الله صلى الله عليه و آله هم بأن يحرق قوماً في منازلهم لتركهم الحضور لجماعة المسلمين و قد كان منهم من يصلى في بيته فلم يقبل منه ذلك و كيف تقبل شهادة أو عدالة بين المسلمين ممن جرى الحكم من الله عزوجل و من رسوله صلى الله عليه و آله فيه الحرق في جوف بيته النار و قد كان يقول رسول الله صلى الله عليه و آله: لا صلاة لمن لا يصلى في المسجد مع المسلمين الا من علة». روایت را شیخ صدوق با سندی که به جناب ابن ابی یعفر دارد در «کتاب من لا یحضره الفقیه»<sup>1</sup> نقل کرده است. سند شیخ صدوق به ابن ابی یعفر مطابق مشیخه فقیه، به قرار ذیل است:

«و ما كان فيه عن عبدالله بن ابی یعفر فقد روته عن احمد بن محمد بن يحيى العطار - رضی الله عنه - عن سعد بن عبدالله عن احمد بن ابی عبدالله البرقی عن ابيه عن محمد بن ابی عمير عن حماد بن عثمان عن عبدالله بن ابی یعفر»<sup>2</sup>. سند معتبر است. در اعتبار روایت به دلیل اختلاف نظر در اعتبار احمد بن محمد بن يحيى العطار القمی، اختلاف است؛ هرچند تعبیر رایج از روایت تعبیر مقبره و صحیح است.

(جلسه شصت و دوم)

نقل معتبره با متن و سند دیگر

روایت را شیخ طوسی - البته با سند نامعتبر - با تفاوت هایی در متن روایت در کتاب خود آورده است.<sup>3</sup>

محدث بزرگ شیخ حر عاملی از نقل دوم این گونه یاد می‌کند:

«و رواه الشيخ بإسناده عن محمد بن احمد بن محمد بن يحيى عن محمد بن موسى عن الحسن بن علي عن ابيه عن علي بن عتبة عن

موسی بن اکیل النمیری عن ابن ابی یغفور نحوه الا أنه أسقط قوله: فاذا كان كذلك لازماً لمصلاًه - الى قوله: - و من يحفظ مواقيت الصلاة ممن يضيع، و أسقط قوله: فان رسول الله (صلى الله عليه و آله): هم بان يحرق - الى قوله: - بين المسلمين، و زاد: و قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): لا غيبة الا لمن صلى في بيته و رغب عن جماعتنا و من رغب عن جماعة المسلمين و جب على المسلمين غيبته و سقطت بينهم عدالته و وجب هجرانه و إذا رفع الى امام المسلمين أنذره و حذره فان حضر جماعة المسلمين و الا أحرق عليه بيته و من لزم جماعتهم حرمت عليهم غيبته و ثبتت عدالته بينهم»<sup>4</sup>.

رفتارشناسی فقیهان در تعامل با معتبره ابن ابی یغفور و رمزگشایی از تفسیر عدالت به گونه موجود در متون فقهی

مقدمه: عدالت در لغت

عدالت در لغت به «میانروی در کارها، انصاف، استقامت و عدم اعوجاج، عدم ستم در داوری و مورد رضایت بودن، معنا شده است»<sup>5</sup>.

واضح است که عادل به این معنا به کسی می‌گویند که صاحب طریقتی مستقیم است، هوی و هوس او را از اعتدال منصرف نمی‌کند. بر این بنیان عدالت معنایی نسبی پیدا می‌کند یعنی ممکن است شخصی از جهتی از عدالت برخوردار و از جهت دیگر فاقد آن باشد.

(پایان جلسه)

1. ج 3، ص 34 و 35.

2. شرح مشیخة الفقیه، ص 12 و 13 (چاپ شده در آخر «کتاب من لا یحضره الفقیه»).

3. تهذیب الاحکام، ج 4، ص 272 و 273 (= ص 241).

4. وسائل الشیعة، ج 27، کتاب الشهادات، باب 41، ص 392، ح 2.

5. به متون لغوی مراجعه شود.

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

بحثمان در مورد عدالت در نصوص دینی بود با این هدف که آیا در روایات و قرآن جایی عدالت معنا شده است یا این که به ما واگذار شده است؟ دیروز گفتیم که فقط در یک روایت عدالت تفسیر شده است و روایت را دیروز خواندیم. روایت اختلال داشت و از یک متن عربی خوبی برخوردار نبود، حتی نگاه اصلاحی هم که به روایت داشته باشیم نه نگاه انتقادی باز هم قابل اصلاح نبود (البته فارغ از این شلوغی که دارد بالاخره این مطلب از این روایت فهمیده می شود که عادل باید از کبائر اجتناب کند، اتیان واجبات کند، اهتمام به حضور در جماعت مسلمین داشته باشد) تا این جا بحث ها گذشت، راجع به سند روایت دیروز گفتیم که صدوق در کتاب من لا یحضر می گوید روی عن ابن ابی یغفور ولی در مشیخه سند را بیان کرده است و سند هم بنا به نظر برخی معتبر است و اشاره کردیم که سند شیخ طوسی نامعتبر است. البته برخی بر روی سند صدوق هم مناقشه دارند اگر این مناقشه ها وارد باشد ما هم بدمان نمی آید چون ما می خواهیم اشکال دلالی کنیم اگر اشکال سندی هم داشته باشد مؤید می شود (البته ما نمی خواهیم روایت را زمین بزنیم و باحث باید در بحثش کاملاً تسلیم باشد ولی گاهی یک فکری دارد این فکرش را می تواند از ادله ثابت کند و اگر بتواند ثابت کند خیالش راحت است)

برخی بر روی احمد بن محمد بن یحیای عطار حرف دارند و گفته اند کسی که شاخص است پدرش هست که محمد بن یحیای عطار اما بر روی پسر حرف است و اگر این طور باشد سند می شود ضعیف سند دیگر هم که از شیخ طوسی است ضعیف است پس دیگر نباید تعبیر به صحیحه شود مگر بر روی برخی مبانی دیگر مثل این که اصحاب اجماع در سلسله سند وجود دارد که بارها بیان کرده ایم.

جناب صدوق هم فرمود: رُوی عن عبدالله بن ابی یعفر، برخی که بر روی کلام صدوق خیلی عنایت دارند می گویند گاهی صدوق می گوید: قال امام یا رُوی عبدالله بن ابی یعفر اگر این طور باشد خود صدوق هم می خواهد همراهی کند، شما شنیده اید که می گویند مرسلات صدوق اگر به امام نسبت داد مثلا صدوق گفت قال الصادق معلوم می شود که ایشان به قراری رسیده است و قرار ایشان هم برای ما معتبر است (اگر چه روی این حرف مناقشه داریم) ولی در این جا ندارد قال امام یا ندارد روی عبدالله بن ابی یعفر بلکه دارد: رُوی عن عبدالله بن ابی یعفر و شاید این نشان دهنده ی نوعی شک در خود صدوق هم باشد البته قبلیش در مقدمه ی کتاب فقیهش گفته من هر چه را در این جا نقل کنم مطابقش فتوا می دهم و لذا اسم کتاب را گذاشته «کتاب من لا یحضره الفقیه» ولی به هر حال این نکات هم هست.

### روایت به اسناد شیخ طوسی

رواه الشيخ باسناده عن محمد بن احمد بن يحيى عن محمد بن موسى عن حسن بن علي عن ابيه عن علي بن عقبة عن موسى بن أُكَيْل النميري عن ابن ابی یعفر

روایت از نظر سند ضعیف است با دو تفاوت اساسی در متن. در روایت شیخ قول امام که فرمودند: فاذا كان كذلك لازما لمصلا... من یحفظ مواقیب الصلاة ممن یضیء» در نقل شیخ طوسی نیست؛ و این برای ما شک ایجاد می کند که چه شده که در نقل شیخ نیامده است؟ آیا شیخ قبول نداشته است یا از قلمش افتاده است؟ البته یک اصلی دارند و می گویند اگر امر دائر شود بین این که صدوق اضافه کرده است یا شیخ انداخته است اصل عدم زیاد کردن است. اضافه کردن توجه می خواهد اما انداختن نه لذا باید بگوییم شیخ طوس انداخته است ولی این یک نگاه بدبینانه به شیخ است و احتمال دارد روایت را نقل به معنا می دیده و برایش ثابت نبوده است. و همچنین قول راوی که: رسول خدا تصمیم گرفتند برخی از خانه ها را بسوزانند تا بین المسلمین را شیخ نیاورده و به جای آن این عبارت را اضافه کرده است: لا غیبة الا لمن صلی فی بینه یعنی جایز نیست غیبت مگر کسی که نمازش را در خانه می خواند و در جماعت ما شرکت نمی کند، لذا برخی از علما مانند شیخ یوسف بحرانی یکی از استثنائات غیبت را کسی می داند که در نماز جماعت شرکت نمی کند (قطعا نمی توان با تمسک به این روایت فتوا داد و اگر برخی فتوا داده اند اشتباه کرده اند) در این جا یک بحث زیبایی هست و آن این که مثلا کسی که متجاهر به فسق است آیا در همان موضوع می توانیم پشت سرش حرف بزنیم که تجاهر کرده است یا در موضوعات دیگر که متجاهر نیست هم می توانیم غیبت کنیم؟ در این جا خیلی از علما گفته اند فقط گناهی که نسبت به آن تجاهر می کند را می توان بیان کرد، ما در بحث مکاسب محرمة بحث مکان را هم اضافه کردیم.

ما باید زندگی ابن ابی یعفر را بررسی کنیم، احتمال دارد که ایشان از آن شیعه های تند باشد و مخاطب بر روی روایت تأثیر گذاشته است و امام تأکید می کنند که تو با نرفتن به جماعت کار دست ما می دهی و الا اگر کسی نبود که نرفتنتش پر رنگ نبود امام این طور نمی فرمودند، منتهی این حرف متوقف بر این است که انسان بتواند این را اثبات کند.

و اذا رفع الی امام المسلمین گویا امام میخواهند یک نصیحتی هم به حکام کنند که اگر این انسان پیش شما آمد انذره و حذره اندارش کند، تحذیرش کند که چرا به جماعت نمی رود فان حضر جماعة المسلمین و الا احرق علیه بینه و من لزم جماعتهم حرمت علیهم غیبت و ثبتت عدالته بینهم.

آن چه در تفسیر عدالت در متون دینی داریم همین است.

آن رفتار علما بود در تفسیر عدالت این هم روایت در این جا یک امر سومی هم داریم و آن هم لغت است. در لغت عدالت به معنای میانه روی در کارها، انصاف (البته روشن است که بیان مصداق می کنند)، استقامت و عدم اعوجاج، عدم ستم در داوری، مورد رضایت بودن و ... اگر این طور باشد آنچه از لغت فهمیده می شود این است که یک کسی صاحب طریق مستقیم باشد در کارهایش، اهل هوی و هوس نباشد یعنی هوی و هوسی که از کارش باز ندارد و منحرف کند اگر این باشد عدالت می شود یک معنای نسبی و عرصه ای، عدالت قاضی، عدالت راننده، عدالت در محسوسات می آید در غیر محسوسات هم می آید، در صفات نفسانی می آید در رفتار هم می آید حتی در اشیاء هم می آید مثلا دیواری که کج شده است اما دیواری که پابرجا است عادل است و اعوجاج ندارد، یک کارمند عادل یعنی کارمندی که در کارش اعوجاج نداشته باشد، اگر می خواهد داوری کند ستم نکند، مورد رضایت باشد، کسی به او مراجعه کرد راضی باشد، حرفش برای طرف مقابل قرار بیاورد.

باید ببینیم آیا شرع مقدس طرف لغت است (که خیلی اثر دارد) یا طرف فقها؟ البته روایت ابن ابی یعفر را هم داریم. فردا می

خواهیم رمز گشایی کنیم از تفسیر فقها نسبت به عدالت و ببینیم که چرا فقها عدالت را این گونه تفسیر کرده اند آیا اشتباه در برداشت از لغت بوده است یا برداشت از روایت عبدالله بن ابی یعفر بوده است؟